

# خودسازی

از: دکتر محمد جواد باهنر

عزب جمهوری اسلامی

نشریه شماره ۹



# خودسازی

از: دکتر محمد جواد بابا هنر

نام کتاب : خود سازی  
نویسنده : دکتر محمد جواد باهنر  
تیراژ : ۲۰۰۰  
تاریخ : ۱۳۵۸/۸/۲۰  
چاپ اول

## مقدمه

نشریه حاضر سه گفتار از آقای دکتر با هنر بوده که در ماه مبارک  
رمضان گذشته در زمینه خودسازی ایراد کرده اند که پس از استخراج  
از نوار و برخی اصلاحات از نظر جمله بندی توسط واحد انتشارات  
حزب جمهوری اسلامی تقدیم علاقمندان می گردد .

۵۸/۷/۳۰

## " بسم اللہ الرحمن الرحیم "

بحث درباره خود سازی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه است برای اینکه بتوانیم خود سازی را مقداری تعقیب کنیم باید قبلاً "خود را بشناسیم" ، تا بینیم خود چیست که باید ساخته شود ؟ و لذا معمولاً " در بحثهای تربیتی که مستقیماً " منوجه پرورش استعداد های انسانی است ، این بحث فلسفی خاص - که مربوط به انسان شناسی آن مکتب را مورد توجه قرار داد ، نا تربیت و سازندگی انسان از دیدگاه آن مکتب روشن شود . در زمینه انسان به بحث وسیعی نمی - پردازیم . ولی بطور فشرده تا آنجا که زمینه ای برای خود سازی باشد . اشاره ای به مسئله انسان از دیدگاه اسلام مینمائیم . فشرده بحثهایی که در زمینه انسان شناسی از اسلام تاکنون شنیده ایم . یکی آنست که انسان آمیزه ای است از جنبه های مادی و ملکوتی ، و به تعبیر دیگر

مادی و الهی . این موضوع را از آیاتی که در قرآن در زمینه خلقت مادی و طبیعی انسان است می توان استفاده کرد . آنجا که صحبت از تراب یعنی خاک ، از صلصال یعنی آن خاکی که بصورت سفال درآمده ، گل خشک شده ، بطوریکه وقتی شما دست بآن میزنید صدا از آن در میآید . یا تعبیر "حاء مسنون" "بمعنی لجن ، لجنی که تقریباً "متعفن گردیده . یا تعبیر "طین لازب" ، یعنی گل چسبنده اینها تعبیراتی است که در مورد انسان در قرآن بکار رفته است . و همینطور سیر تدریجی که برای رشد طبیعی و مراحل تکاملی جنین انسان در رحم مادر گفته شده ، از قبیل نطفه ، علقه ، نضغه و استخوان پیدا کردن و گوشت برای روئیدن ، اینها همه تعبیراتی است که در مورد خلقت انسان در قرآن به کار رفته از این مجموعه جنبه های خاکی انسان استفاده میشود . که در هر حال موجودی است مادی ، و سر برآورده از بطن جهان طبیعت و رشد یافته در فضای طبیعت ، و در بین این عناصر و عوامل و مواد طبیعی و یا آیاتی که مسئله اکل ، شرب ، رزق ، معیشت و این قبیل تعبیرات را بکار میبرد . یا آیاتی که نعمتهای مادی از قبیل اعناب ( نگورها ) فواکه ( میوه ها ) ، نخل ، زیتون و انواع خوراکیها و پوشاکیها را در مورد انسان بیان می کند ، باز انسان را بصورت یک موجود مادی می نگرد که نیاز طبیعی دارد به غذا یا مثلاً " اصراف ، اوبار ، اشعار و جلود انعام ( پشم ، کرک ، مو و پوست چهار پایان )<sup>۱</sup> اینطور چیزها که شما از اینها لباس برای خودتان تهیه

میکنید . یا تعبیر مسکن که در قرآن باز برای انسان بکار رفته . اینها زمینه هائی است از آیاتی که انسان را از دید طبیعی و مادی نگاه میکند . اینها در مجموع جهت مادی انسان را از آن ابتدای پیدایش ، تا رشد ، تا ادامه حیات و نیازهای طبیعی بیان میکند . آیات دیگری است در قرآن که به جنبهٔ روحی و معنوی و الهی انسان توجه دارد . که باز در این زمینه مکرر خوانده‌اید و شنیده‌اید . آیاتی که نفخه روح الهی را مطرح میکند " و نفخت فیه من روحی " و آیاتی که بدنبال آن سیر تکاملی مادی از نطفه و علقه و مضغه به آنجا می‌رسد که " ثم انشانا خلقا " آخر . " که ما انسان را در یک آفرینش دیگر ایجاد کردیم و بوجود آوردیم آیاتی که مسئله تعلیم را برای انسان بیان میکند " علم الانسان مالم يعلم " . یا " و علم ادم الاسماء کلها آیاتی که برای انسان مسئله امانت را مطرح میکند ، که انسان حامل و پذیرای امانت الهی است " انا عرضنا الامانه علی السموات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً " " آنگاه که آسمان و زمین و کوه ها نتوانستند امانت الهی را بپذیرند انسان آنرا برداشت آیا آیاتی که در زمینه انسان ، مسئله نفس را بیان میکند . که خود یک حوزه بسیار جالب و پیر جاذبه ای است در قرآن که گاهی این نفس در انسان مایه زبونی و مایه وابستگی و تعلق به ماده است و گاهی دارای رشته ها و جنبه‌های ملکوتی و متعالی است . مثلاً " و نفس و ماسویها فالهما فجورها و تقویها . ( آیه ۸ و ۹ سوره الشمس ) سوگند به نفس آدمی و قسم به



آنکه این نفس را بپرداخت و آراست و منظم کرد آنگاه باین نفس فجور و تقوایش را الهام فرمود یعنی هم خیر را و هم شر را ، هم راه کمال را هم راه سقوط را باین نفس الهام کرد . یعنی یک نوع بصیرت نفسانی ، یک نوع روشن بینی ، یک نوع خود آگاهی ، یک نوع الهام ، از درون ، که برای انسان در قرآن پیش بینی شده است . یا آیاتی که مسئله اراده و مشیت را برای انسان عنوان میکند . " فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر " هر کس خواست ایمان می آورد و هر کس خواست کافر می شود . که تکیه اش بر اراده آدمی است ، اینکه میتوانم انجام بدهم . و میتوانم ترک کنم این یک رشحه الهی است . این یک جلوهء ملکوتی است . این مشیت ، این اراده آزاد ، برای انسان یک تجلی الهی است . و یا آیات اول سورهء دهر یا سورهء انسان که جلوه های گوناگونی از تعریف انسان در آن منعکس است آنجا که میفرماید : انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج . ما انسان را از یک نطفهء آمیخته ای آفریدیم . حالا این نطفهء آمیخته را ممکن است تفسیر کنند به آمیختگی های طبیعی و عناصر مادی و خاکی که در تکمیل انسان بکار رفته یا احیاناً " آن ژنهای گوناگون و مختلفی که هر یک از آنها مبداء یک نوع خصلتی و حالتی و کیفیتی در انسان است و یا آنچه را که شاید بنظر قویتر برسد ، و آن اینکه ما انسان را از آمیزه ای ، از نهادهای گوناگون مادی و ملکوتی از احساسات و غرایز و جاذبه ها و سائقه های خاکی و الهی خلق کردیم و آفریدیم . انسانی است که هم علم را دوست است . هم کمال طلب است هم

حق خواه است، و در عین حال هم موجودی سودجوست، و غریزه جنسی دارد و تمایلات مادی طبیعی به غذا و جاه و مقام و مسکن دارد. آمیزه ای است از این شراره ها و سائقه ها و جاذبه های گوناگونی که در این انسان متجلی شده است. بعد میفرماید: "نبتلیه و بهمین دلیل ما او را آزمایش میکنیم اگر انسان دارای یک سائقه، یک حرکت، یک سیر و یک کانال بود، آزمایش نداشت. سر بزیر در آن کانال حرکت میکرد. اینکه دائما" در گرو تمایلات گوناگون و جاذبه های ضد و نقیض است، این حالت برای او یک وضعیتی بوجود آورده که میتواند در معرض آزمایش قرار بگیرد تا بتواند با کدام نهاد بجنگد و تسلیم کدام نهاد بشود، خودش را در کدام مسیر قرار بدهد. چگونه با جاذبه های شیطانی مبارزه کند و بتواند خودش را در مسیر جاذبه های ملکوتی و الهی قرار بدهد. پس "نبتلیه" به دنبال "من نطفه امشاج" است و در پایان آیه میفرماید: و فجعلناه سمیعا" بصیرا. این انسان دارای گوش است و چشم. میشوند و می بیند و مییابد و میفهمد و بنا بر این در او زمینه ای است. برای مرحله بعدی که انا هدیناه السبیل اما شاکرا" و اما کفورا". چشم دارد گوش دارد، جاذبه ها دارد، تمایلات گوناگون دارد. در عین حال مادر بستر این تمایلات متضاد درونی او صحیفهء هدایت خودمان را گسترديم. و راه را باو نشان دادیم در این آیه کلمه ی "اما" قابل توجه است یعنی اینکه یا میتواند شکر کند، و یا میتواند کفران کند، میتواند در مسیر تکاملی قرار بگیرد، میتواند در مسیر سقوط قرار

بگیرد ، این حالت " اما " که یا این چنین یا آن چنان ، این اراده آزاد ، این قدرت تصمیم گیری ، این یکی از بزرگترین رشحه های ملکوتی والهی است که البته بدنبال بصیرت ، یعنی اول سمع و بصر بوده ، اول شنیده و دیده و یافته و درک کرده ، راهنمایی هم شده ، در عین حال آنکه انگیزه های درونی دائما " اینرا آن طرف و آن طرف میکشاند .

آنوقت در چنین حوزه ای باو قدرت تصمیم گیری داده ایم . که این عالیتزین مظهر انسانیت انسان است . و شاید عالیتزین شیاری که در امانت بکار رفته است . که اگر امانت را تحلیل کنیم و از درون آن بصیرت و تشخیص در بیاید ، یکی هم قدرت تصمیم گیری و قدرت اراده در میآید ، و از مجموع ایندو مسئولیت در میآید ، از مجموع قدرت تشخیص و قدرت اراده و تصمیم گیری مسئولیت در میآید که همان مساله امانت الهی است که انسان میتواند و باید مسئول باشد . ما فقط خواستیم یک نمونه ها و یک جرعه هائی از انسان در قرآن بیان کنیم تا برسیم به بحث بعدی . بنابراین انسان از نظر قرآن آمیزه ای است از ماده و معنا . آمیزه ای است از خاک و جنبه های خدائی و خصلت های خدائی ، آمیزه ای از نفس مادی شیطانی حیوانی پست و روحی متعالی و الهی ، خدا گونه ای متحرک ، پر جاذبه به سوی الله ، می بینید که انسان را در این دو حوزه گذارده اند و لازم هم بوده است چون از طرفی آن جنبه های مادی آن رگ و پوست و سلولها و نوع نیازهای طبیعی اقتضا میکند که علاقه به غذا باشد ،

علاقه به مسکن باشد ، علاقه به همسر باشد ، علاقه به لباس باشد ، حتی علاقه های مادی به نوعی قدرت ، نوعی حاکمیت و موقعیت و مقام و اینطور چیزها باشد ، این لازم است و نمیتواند نباشد ، چون بالاخره ما یک بدن مادی داریم ، بدن باید رشد کند ، بدن باید بماند ، بدن باید سلامت حفظ شود ، بنابراین حتما " باید یک نوع جاذبه ها و غرایزی در درون باشد ، که آدم را بکشد برای اینکه بدن را حفظ کند ، و رشد دهد . و تکثیر کند و نسل را اشاعه دهد و بنابراین جاذبه های مادی بدلیل بدن مادی لازم است . اما آن جاذبه ها و سائقه های انسانی و ملکوتی که از آن علم دوستی و حق طلبی ، خیر خواهی و کمال طلبی میاید . آن صفا و صمیمیت و معنویت و مناعت طبع و تعالی انسانی و اینطور چیزها میآید . اینها همه چیزهایی است که انسان را از این بستر مادی و در درون همین بستر خاک ، تجلی ملکوتی و الهی میدهد و بعد چون دارای این دو جنبه هست که ما اصرار نداریم که این دو جنبه را خیلی در حال تضاد با هم بدانیم که بگوئیم دشمن با هم هستند ، چون گاهی ممکن است ، اینطور تعبیر بشود که ایندو رو در رو هستند که این آن را میکوبد و آن اینرا میکوبد و ما وقتی موفق میشویم که آن جنبه های مادی و غرایز را لگد کوب کنیم و از میدان بیرون کنیم ، شاید اینطور لازم نباشد . چون اگر بنا بود آن غرایز و نهادهای مادی از درون ما بیرون بروند ، اصلا " برای ما گذارده نمیشد اگر بنا بود علاقه به غذا و مسکن و لباس و چیزهای دیگر اصلا " سرکوب بشود ، بطوری که آدم

بخواهد غذا نخورد این گزینه در انسان نهاده نمیشد. پس اینکه نهاده شده دلیل بر این است که لازم بوده و باید باشد. مسئله اینجاست یعنی ما از اینجا می‌خواهیم شروع کنیم به اولین بحثمان دربارهٔ مسئلهٔ خود سازی، ببینید ما انسانی داریم دارای این جنبه‌های گوناگون، و این جنبه‌های گوناگون، اگر نگوئیم که در مبارزه‌ای هستند که به قصد کشت به جان یکدیگر افتاده‌اند، ولی در هر حال جهت این دو نوع نهاد فرق میکند. و طبعاً "نوعی درگیری، نوعی مبارزه، بین این دو پیدا میشود، یعنی از یک طرف انسان سود جوست و ثروت و داشتن نوعی مکتب مادی را دوست می‌دارد. یا مسائل جنسی یا غذا یا حتی قدرت مادی، نوعی نفوذ، نوعی حاکمیت، اینها چیزهای است که در انسان هست اینها را نمیتوانیم بگوئیم که نیست. از آن طرف لازم بوده که باشد تا انسان را در این جهاد هدایت بکند. یعنی همانطور که گفتیم اگر مسئله علاقه به مال و ثروت و غذا و اینطور چیزها نبود. نه زمینی آباد میشد و نه معادنی استخراج میشد و نه صنعتی پیشرفت میکرد و نه زندگی‌ها تامین میشد و نه رفاه اجتماعی برای کسی فراهم میگشت و نه اصلاً "این نسل میماند و رشد میکرد. پس لازم است اینطور سائقه‌ها وجود داشته باشد. تا ما بتوانیم در جهات رشد طبیعی و مادی خودمان و هم در جهت تکامل مادی، علمی، صنعتی، کشاورزی و غیره پیشرفت کنیم پس اینها اصل وجود گزینه و سائقه‌های بی حد و حساب است. این لازم است برای اینکه یک انگیزه‌ای باشد

برای حرکت انسان همین مسئله، به جاه و جاه طلبی و جاه دوستی را در نظر بگیرید، مقام اگر نباشد، این جاه دوستی در انسان ها اگر نباشد، مردم نخواهند حیثیت خودشان را بیابند و نخواهند به شخصیت خودشان برسند. نتیجه چه میشود؟ انسان به هر نوع زبونی، به هر نوع تو سرخوری و به هر نوع اتهام تن میدهد متهمش میکنند، شخصیتش کوبیده میشود، اگر بنا بود هیچ نوع جاه دوستی، هیچ نوع موقعیت دوستی برای انسان نبود جهت منفی اش این بود که انسان ها تن میدادند به زبونی و ذلت و اتهام و سقوط، خود مسئله کسب حیثیت و کسب نفوذ انگیزه ای است برای حرکت و برای تلاش. بنابراین لازم بوده این سائقه ی مادی وجود داشته باشد. اما سائقه های معنوی و ملکوتی که اصلاً "هدف از خلقت انسان رشد و تکامل آنها است و بایستی در جهت آنها حرکت کند و آنها هم الی غیرالنهاییه تارسیدن به الله - که الله هم لایتناهاست - ادامه خواهد داشت و بنابراین حرکت تکاملی ما در جنبه های معنوی پایان ناپذیر است، مثلاً "علم دوستی در ما حد و مرز ندارد، اگر حد و مرز داشته باشد متوقف میشویم. فضیلت را چقدر باید دوست داشته باشیم. کمال را چقدر باید دوست داشته باشیم. شهامت و مناعت طبع و کرامت و نفس و فدا - کاری و انسان دوستی و حق طلبی را چقدر باید دوست داشته باشیم اینها حد و مرز ندارد. راه همچنان برای حرکت باز است، همیشه و مستمر و مستدام و بدون پایان. برای آنکه این حرکت

متوقف نشود. پایان ناپذیر باشد و بالاخره در یک تعبیر خیلی کوتاه سیر الی الله ( و الی الله المصیر ) باشد که آن صیورت بسوی خداست آن دگرگونی، آن تحول، آن تحولی که دائما " انسان خودش را دارد میسازد و بالا میبرد، باید جهت این دگرگونی ها و این تکامل الهی الله باشد، بسوی خدا باشد، خدا هم که بی منتهی است، نقطه ای نیست که آدم بتواند بگوید به آن نقطه رسیدم و متوقف بشود. این سیر الی الله بصورت دائم و لایزال برای انسان ادامه دارد حالا مادر مجموع، در این درگیری بین جنبه های مادی و جنبه های معنوی، که یک میدانی است برای ابتلاء و برای آزمایش یعنی همان " نبتلیه " حتما " لازم بود این دو نوع انگیزه و دو نهاد دو سائقه وجود داشته باشد، برای اینکه در جریان کشتی گرفتن عضلات ورزیده میشود، در جریان مبارزه با جاذبه زمین، برای کوهنورد عضلات ساخته میشود. ریه به کا میافتد و سلولها تغذیه میکنند و آدم جان میگیرد، و این جان گرفتن در جریان حرکت، در جریان مبارزه است. اما اگر همینطور شما خودتان را در مسیر رودی انداختید که در آن سیلی جاریست، چون هیچ تمرین حرکت ندارید هیچ تمرین " خودی " ندارید در اینصورت " خود " شما متولد نمیشود، " خود " شما شکوفا نمیشود، این نفس بارور نمیشود، لذا این مبارزه لازم است، این محیط برای درگیری و برای مبارزه ضروری است، بنا بر این اولین قدمی که برای خود سازی باید برداریم. یکی خود شناسی است و بدنبال خود شناسی مبارزه با آفات و موانعی

که جلوی حرکت ما و جلوی رشد و شکوفایی ما را میگیرد، ما اول باید خودمان را بشناسیم که انسانیم، بدانیم که نفخه الهی در ما دمیده شده، بدانیم بما نفس لواحه داده اند، نفس راضیه و مرضیه و مطمئنه باید پیدا کنیم، بما خود آگاهی داده اند، بما بصیرت داده اند، بدانیم که جهت ما کجاست هدف ما کجاست، راه ما کجاست برای چه آفریده شده ایم، داشتن یک جهان بینی درباره انسان نقطه آغاز حرکت است، اگر واقعا "انسان را کسی شناخت فقط بصورت یک موجودی که باید تلاش کند تا رفاه مادیش تامین بشود یا مثلا" پستی و مقامی داشته باشد. اصلا "نقطه" آغاز حرکت انسان یک جور دیگر میشود. اما اگر شناخت انسان بطور صحیح انجام گرفت انسان در عین حالیکه به مسکن و لباس و کار و درآمد و معیشت احتیاج دارد، چون قرآن هم به آن اشاره کرده، اما این انسان خلیفه الله است یعنی جانشین خداست<sup>۱</sup>، این جلوه خداست بر روی زمین، وقتی شناخت که بدنبال این زندگی محدود مادی یک زندگی وسیع و متعالی اخروی دارد، یک حیات جاودان دارد، یک محیط گسترده دارد، که حاصل کار این جهان و حاصل تلاش دنیائی او است، وقتی خودش را شناخت، که سرچشمه اراده است و تصمیم گیری و مشیت و خواست، و این خواست اوست که باید خودش را بسازد، جامعه اش را بسازد و محیطش را بسازد و دگرگون کند وقتی دانست اینچنین

---

۱ - انی جاعل فی الارض خلیفه (قرآن).



شرافت دارد، اینچنین عزت دارد، اینچنین سرچشمه<sup>۶</sup> نیروست انسانی است با اراده و فصم و انسانی است بصیر و خود آگاه و خلیفه اله و انسانی که بسوی خدا راهش و جهتش باید مشخص شود، انسانی جاودان و فنا ناپذیر این انسان وقتی دانست - فمن يعمل مثقال ذره خیرا " بیره فمن يعمل مثقال ذره شرا " بیره - کسی که باندازه<sup>۶</sup> یک ذره کار خوب بکند میبیند و اگر کار بد بکند نیز میبیند، این چنین عمل درخشان است، روشن است، عکس العمل دارد، زنده است، روح دارد، عمل دائما " از نوع خودش میزاید و عکس العمل خودش را برای خودش بوجود میآورد، بطوریکه آدم چشم بعالم دیگر که باز میکند ( یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا " و ما عملت من سوء )<sup>۱</sup> .

چشمش را که باز میکند، اعمال خیر را در برابر خودش میبیند اعمال شر را هم در برابرش میبیند، که با آن دست به گریبان است و از او جدا نمیشود و اصلا " آنچه را که خود ساخته، است یافته ست و با آن دست بگریبان است، و در آن غرق است و با اوست وقتی برای انسان اینچنین تفسیر شد که عملش عکس العمل دارد و ارور است، انسان جاودانه انسان بصیر، برای اینچنین دیدی این چنین بینشی و اینچنین جهان بینی، از انسان، که آدم انسان را بنطور بیابد، یک دفعه خودش را بزرگ مییابد، یکدفعه خودش را

---

۱ - سوره آل عمران آیه ۳۰

شریف مییابد عزیز مییابد و در عین حال مسئول مییابد ، متعهد مییابد ، متعهد که در برابر هر کلمه ای که از زبانش در میآید ، هر قدمی که برمیدارد ، هر لقمهء غذایی که میخورد ، هر تصمیمی که میگیرد ، احساس میکند ، بار مسئولیت روی دوشهای ناتوانش سنگینی میکند ولی اجازه بدهید بگویم روی دوشهای توانایش ، روی دوشهای پرتاب و توانش سنگینی میکند اینچنین انسانی اصلا " دگرگون میشود ، اصلا " جور دیگری تصمیم میگیرد ، موضع گیری اش ، برخوردش در برابر مسائل در برابر مشکلات جور دیگر است ، در برابر لغزشها ، این چشمها بیدارتر است ، این روح مصمم تر است برای اینکه خودش را بپاید ( قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها ) همین انسانی که این نفس را به آن دادیم که نفس بصیر است ، نفس آگاه است ، نفس روشن است ، همین انسان اگر چنانچه خودش را پاک کرد ، پیراست ، آراست ، رشد میکند ، میاید بالا و اگر چنانچه خودش را آلوده کرد ، ساقط میشود ، کشاورزی که بذر را درون خاک مخفی میکند و بعد اگر آن بذر زنده باشد ، اگر نیرو داشته باشد ، آنقدر تلاش میکند ، آنقدر جان میکند ، تا این خاک سنگین را از خودش بیرون ببرد و حتی دل سنگ را بشکافد و بیاید بیرون ، آن موقع که بیرون آمد ، میگویند " قد افلح " ، رستگار شد آزاد شد سر بر آورد ، در عین اینکه باز هم ریشه در خاک است و دارد تغذیه میکند میخواهیم بگوئیم ، رابطهء ما با مادیات قطع نمیشود ، دارد تغذیه میکند ، اما دارد رشد میکند ، دارد میاید بالا برخلاف آن بذر ناتوانی که خاصیت

حیاتی از آن گرفته شده .

زیر خاک که مدفونش کردیم ، می پوسد ، له میشود ، یا برخلاف آن ساقهء نوجوانی که تازه درآمده ، اگر نهال آن را بکنیم . و رابطه اش را با طبیعت قطع بکنیم زود خشک میشود . اگر ما بتوانیم از همین محیط مادی و اجتماع و از همین کار و تلاش و درس خواندن و کار گرفتن و تغذیه و ازدواج و از همین روابط مادی سکونی بوجود بیاوریم . برای پرتاب و حرکت اوج و تکامل بسوی مراحل اعلا در این صورت بفلاح میرسیم . " قد افلح من زکیها " آنکه خود را پیراست رستگار شد ما دائما " گرفتار آفتیم . دائما " گرفتاریم . مثالش خیلی ساده است . باغچه ای که شما دارید . گلی که در باغچه شما روئیده اگر دائما " مواظبش نباشید ، علف هرزه ها را نبینید ، گرمها را نبینید ، این گل رشد نمیکند ، نمو نمیکند ، شکوفا نمیشود ، ولی اگر مرتب با علف هرزه با آفات توانستید مبارزه کنید ، شکوفا می شود و می رود بالا . اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلکها کل حین باذن ربها آنچنان درخت باروری میشود که ریشه اش در زمین است و بعد تنه اش رفته آسمان و آن چنان شاخه و برگ دارد و بر و میوه دارد که همیشه شما از آن استفاده می کنید .

و قد خاب من دسیها . اما آن کسی که خودش را آلوده کرد . و نفس خود را با هوسبازی ، با جاه طلبی ، با سود پرستی ، با شهوت پرستی ، با منافع زود گذر پست ، با کینه توزیها با حسادتها با رقابتهای پست با خود خواهیها با خود کامگیها پیوند داد در آن

صورت همان نفس برومند و بارور را ذلیل میکند ، پست می‌کند ، و کوچک میکند ، اما اگر توانست با خود خواهیها ، با شهوت پرستی ها ، سود پرستی ها و این ذلت ها و اسارت‌های مادی مبارزه کند . آنوقت این " خود " شروع میکند به بارور شدن و به حرکت و به سیر این راه به عنوان اولین بحث ما در زمینه بحث خود سازی بپذیرید . و اما آنچه را که بعنوان خاتمه و ذیل بحثم برای ماه رمضان می‌خواهم عرض کنم . واقعا " ماه پر برکتی است به استقبالش بروید . ما مکرر خودمان هم احساس کردیم . حتی گاهی چنان آدم در فعالیتها غرق میشود که آن فعالیتها انسان را از آن لطافت‌های معنوی ، از آن صفاها ، از آن تماس‌های روحی ، باز می‌دارد . و آدم گاهی احساس می‌کند تاریک شده احساس میکند . کوچک شده . مثل گنجشک که به دل کوچک شده . پست شده و ماه رمضان یک فرصتی است هیچ‌اشکالی ندارد که ما این نیمه های شب ولو یک نیم ساعتی هست . دل بسپاریم بخدا ، واقعا " با خدا انس بگیریم . با خدا راز و نیاز کنیم . ببینید در سابق دین را فقط همان توسلات و تعبدات می‌دانستند . فعالیت و سازندگی و خدمت و حرکت و مجاهده و این حرفها را جزو دین نمی‌دانستند ولی ما از این طرف هم نیفتیم . که تمام دین بشود . کار و فعالیت . درست در همین جناح کار ساخته می‌شویم . درست در همین جریان فعالیت‌های اجتماعی سازنده اسلامی روح‌های ما ساخته می‌شود ولی از آن انس گرفتن های با خدا فراموش نکنیم . گاهی آدم حالی داشته باشد . سجده اش را طولانی بکند . واقعا "

سجده اش را طولانی بکند . و واقعا " با خدا حرف بزند . با خدا انس بگیرد احساس میکند نورانیت بیشتری پیدا میکند ، لطافت روح پیدا می کند ، متاسفانه علیرغم اینکه شاید . در ایام جوانی حالات معنوی دیگری داشتیم . ولی به پیری که قدم گذاشتیم بصورت دیگری درآمد . آدم مثل اینکه رابطه اش قطع شده . یک نماز خیلی خشک . بیروح . آخر وقتی می خواند . و همین تمام شد ماه رمضان هم فقط به صورتیکه حالا چطوری تنظیم بکنیم نیم ساعت ، ۳۵ دقیقه ۲۵ دقیقه تا اول اذان بلند بشویم . که سحری بتوانیم بخوریم . همین ، تمام شد . فوری هم بتوانیم نماز بخوانیم باز بخوابیم . مسئله به اینصورت در نیاید یک قدری برگردیم به خودمان یک خورده برگردیم بانس گرفتن با خدا . یک قدری برگردیم به محاسبه نفس و مراقبت از خود . و خودمان از خودمان مواظبت کنیم . یک ۱۰ دقیقه در خودمان فرو برویم و اعمال خودمان را حساب بکنیم . که چه کردیم و به کجا میرویم . اینها لطافت میآورد ، نیرو میآورد ، بعد آنقدر نشاط بآدم دست میدهد ، آنقدر منبع انرژی میشود که آدم خسته هم نمیشود . و بعد هر چقدر میخواهد فعالیت میکند . عجیب است که حتی در میدانهای مبارزه و جنگ ، در گرما گرم جنگ . و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنولما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرين و ما کان قولهم الان قالو ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین . ( سوره آل عمران آیه ۱۴۵ ) .

یعنی در همان میدان جنگ هم دستها میرفت بالا به دعا .  
خداوندا لطف و مهرت را از ما دریغ نداری ، خداوندا ما بسوی تو  
روی آورده ایم و برای تو حرکت کرده ایم و برای تو فعالیت میکنیم .  
مهرت ، عنایتت ، فیضت ، لطفت را از ما دریغ مدار . ما را به خودمان  
وامگذار . صفوف مرتب شده دشمن رو در روست ، شمشیرها صیقل-  
خورده ، چشمها از حدقه بیرون آمده ، بسیج شده اند ، میخواهند  
حمله کنند ناگهان این فریادهای لطیف از پیغمبر بلند میشود و این  
دعا جان میدهد و حالت میدهد ، معنویت میدهد ، انرژی میدهد  
و تحرک میدهد ، شوق میدهد ، اینها را فراموش نکنید که عمل ما  
بایستی با این حالات معنوی لطیف روحی ما آمیخته بشود . تا الی  
الله المصیر را احساس کنیم .

و احساس کنیم که بلقاء خدا داریم میرویم . بنابراین انشاء  
الله به استقبال این ماه برویم . که این ماه برای سازندگی روح ما و  
برای توان گرفتن بیشتر در راه انجام وظیفه و خدمات فعال اسلامی  
و انسانی ماست .

" پایان گفتار جلسه اول "

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در خود سازی بود و اجمالا " سخنی کوتاه در باره شناسایی انسان داشتیم . و باین نتیجه رسیدیم که انسان نهادهای گوناگون دارد و اراده ای دارد که بایستی با این اراده این نهادها را تنظیم و تعدیل کند . و کنترل کند و بعد اشاره هم شد که مسئله تضاد بآن صورت که این نهادها در کشمکش دائم باشند نیست . ولی جهت این نهادها فرق میکند . مثلا " سود جویی یا شهوات ، مقام پرستی ، اینها یک جهت دارد . و نهاد کمال طلبی و فضیلت خواهی و خیر خواهی یک جهت دیگر دارد . کار اراده ما بدنال تشخیص ما ، این است که بتوانیم این نهادهای مختلف را درست هدایت کنیم . درست در مسیر قرار بدهیم نه آن که سرکوب کنیم . نه آن که از میدان بیرون کنیم ؛ بلکه حداعلای وظیفه ما این است که بشناسیم

کار هر نهادی چه اندازه مورد نیاز ماست . و چه اندازه باید به آن برد بدهیم و کارآئی داشته باشد . و رابطه با دیگر نهادها و جاذبه‌ها و سائقه‌ها چقدر باید باشد و چقدر باید به این نهاد اهمیت بدهیم . مثلاً " احساس علاقه به غذا را چگونه پاسخ بدهیم ، و یا در رابطه با احساس علاقه به علم باید چگونه اینها را تنظیم کنیم . چقدر بهاء باین باید داد و چقدر بهاء به آن برای این که ما این بحث را بتوانیم ، مقداری دقیق تر از نظر قرآن تعبیر کنیم . چند آیه راجع به نفس را در قرآن مطرح میکنیم و مقداری بحث می‌کنیم که ملاحظه فرمائید . در این آیات گوناگون ، گویی چهره های گوناگونی از نفس مورد توجه قرار می‌گیرد . گاهی آن چهره مادی جاذبه دار بسوی ماده و طبیعتش را تصویر می‌کند ، و ارائه میدهد و گاهی آن چهره متکامل و متعالی اش را ارائه میدهد . و گاهی آن چهرهء تصمیم گیرنده و جهت دهنده اش را تصویر میکند . یعنی این خود ، و نفس در قرآن با رویه ها و چهره های گوناگون ارائه شده و لذا آدم نمیتواند هیچیک از این چهره ها را فراموش کند ، اما این مائیم و این شناخت چهره ها و مهار چهره ها را بدست گرفتن ، و کنترل کردن و جهت دادن به آنها .

آیه اول ( و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی . فان الجنه هی الماوی . آیه ۴۰ و ۴۱ سوره نازعات ) کسی که از خدا ترسید و جلوی هوای نفس را گرفت بهشت جایگاه اوست در اینجا صحبت هوس است برای نفس ه در برابر هوس نفس ، بهشت است .



یعنی اگر هوس نفس راه افتاد . دیگر بهشت در کار نیست پس درست آن رویه ساقط کننده است . آن رویه منفی کار است ، آن جاذبه شهوانی و حیوانی و پست انسان است که هوای نفس از آن تعبیر شده کسی که از خدا ترسید هوای نفس را سرکوب می کند و کسی که هوای نفس را سرکوب کرد به بهشت وارد میشود . پس معلوم میشود مسئله بهشت و مسئله ترس از خدا ، با مسئله هوای نفس منافات دارد . و بالعکس هوای نفس در برابر خوف از خدا و در برابر بهشت قرار دارد . نفس تجلی کرده با آن رویه حیوانی ، شهوانی ، ساقط کننده و اسارت بار است و آدم را از خدا باز میدارد و از بهشت هم باز میدارد .

آیه دوم :

من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون .

" سورهٔ الحشر . آیه ۹ " .

آن کسی که از حرص نفس و از شدت شوق و علاقه به مال دنیا خودش را حفظ کند . این چنین مردمی رستگار هستند ، آزاد می شوند اینجا در برابر فلاح و رستگاری ، شح نفس قرار گرفته . حرص نفس قرار گرفته یعنی اگر چنانچه آدم اسیر هوس نفس شد دیگر رستگاری در کار نیست . آزادگی و راه تکامل پوئیدن در کار نیست . فلاح نوعی آزادگی است ، رها شدن و وارستگی از قید اسارتها است ، معلوم میشود که شح نفس باعث ذلت است ، باعث بردگی و اسارت است ، پس نفس در این آیه در رویه شیطانی و در رویه خاکی اش متجلی

شده است .

آیه سوم : و ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الامارحسم  
ربی ان ربی غفور رحیم . ( آیه ۵۳ سوره یوسف ) .  
این همان داستان یوسف است که آزمایشهای مختلف برایش  
پیشآمد کرد . و قدرت روحی با تکیه به ایمان به خدا از خودش نشان  
داد ، و توانست بر شهوت نفس غالب بیاید . و بعد در خلال همین  
آیات می خوانیم . " و ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوره " .  
که من نفس خودم را تبرئه نمی کنم نمی توانم این تائبین را بدهم این  
قاطعیت را ابراز کنم که هیچگاه من لغزش پیدا نخواهم کرد ، خاصیت  
نفس این است که . لاماره بالسوء . آدم را به کار بد فرمان می دهد  
به بینید اینجا هم نفس به عنوان نفس اماره مطرح شده یعنی نفسی  
که مردم را به طرف سوء می کشاند خوب آیا مقصود از این نفس ، کل  
انسان است ، کل هویت انسانی است ، که گفتیم هویت انسان ابعاد  
مختلف دارد . و مجموع انسان این خاصیت لاماره بالسوء ، را ندارد  
و سپس این یکی از رویه ها و یکی از جاذبه های نفس است ، که نفس  
در این بعدش ، در این رویش و در این سائقه اش اماره می شود و  
انسان را به بدیها فرمان می دهد .  
و آیه چهارم :

" و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه " .

ما انسان را آفریدیم و خبر داریم ، می دانیم که نفسش چه  
وسوسه هایی برای او پیش می آورد ، وسوسه نوعی فریبها که در درون

انسان پیدا می شود ، نوعی خاطره ها که پیدا میشود . نوعی تصورات  
 که در ذهن پیدا می شود . که این خاطرات و تصورات جاذبه و تمایل  
 به سوء را کم کم تحریک میکند . تا وقتی ریشه قویتر و قویتر می شود  
 و به دنبال این تمایل قوی به سوی کار زشت و کار بد کشانده می شود .  
 اینها نمونه آیاتی است که در آن نفس در قرآن ارائه شده .  
 منتهی با رویه شیطانی اش . بیائیم نفس را در تجلی های ربانی  
 و ملکوتیش در قرآن ببینیم . آن آیه معروفی که به مسئله فطرت انسان  
 می توان تعبیر و تفسیرش کرد : و اذا خذربك من بنی آدم من ظهورهم  
 ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی .  
 هنگامیکه خداوند از بنی آدم ، از دودمانشان چنین پیمان  
 گرفت ( کار نداریم به اینکه تفسیر اصلی این آیه چیست ) و اشهدهم  
 علی انفسهم از این مردم در آن عالم در آن مرحله نطفه ای مرحله  
 جنینی ، مرحله خلقت اولی ، مرحله ای که سرشتشان ساخته می شد ،  
 مرحله ای که فطرتشان آراسته می شد در آن مرحله ای که فطرت انسانی  
 بایستی شکل بگیرد ، در آن مرحله و اشهدهم علی انفسهم از خودشان  
 شهادت گرفت ، از نفسها گواهی خواست ، الست بریکم آیا من پروردگار  
 شما نیستم " قالوا بلی یعنی این نفس طوری سرشته شده که از درون  
 خودش بدون هیچگونه تعلیمی فریاد بلی سر می دهد یعنی فطرت  
 خدا پرستی و خدا جویی و خدا خواهی در اندرون نفس سرشته است  
 پس نفس انسان خدا آگاه است و خدا جو و خدا خواه است . بنابراین  
 رابطه ای است بین نفس و بین الله و بین رب . یعنی ما آنجا نفس

را در یک چهره بسیار متعالی می بینیم . آنجا دیگر همه غبارهای شهوات و غبارهای شیطانی و سائقه های مادی که می خواهد آن را له بکند و ساقطش بکند . کنار می رود و نفس در آن جلوه متعالیش تجلی می کند . که فریاد خدا را از تمام سراسر وجودش بلند می کند و خدا را جلوه می دهد و فریاد می زند و لبیک می گوید ، پس نفس ، آینه خدا ، تجلی خدا ، می شود و تازه گواهی می دهد و اصلاً " خودش شاهد است که از نزدیک دیده . شاهد کسی است که حضور داشته باشد هیچ فاصله هم نباید باشد هیچ حجابی هم نباید باشد . شهادت می دهد گوئی که حضور داشته یعنی هیچ فاصله ای بین او و بین ذات پاک خدا وجود نداشته ، با تمام وجودش خدا را لمس کرده این یک حالت متعالی است که قرآن نفس را با این حالت جلوه می دهد و اما آیه دیگر .

" ان الانسان علی نفسه بصیره " .

انسان نسبت به خودش بصیر است آیه اولی خدا آگاهی بود و این دومی خود آگاهی است یعنی نفس انسان آنچنان روشن بین ، روشنگر ، نافذ ساخته شده که میتواند خودش را ببیند و درباره خودش قضاوت بکند و بشناسد و تا اعماق جان خود و خصلت های خودش فرو برود و خود شکافی و خود یابی کند و خود یاری کند . آیه دیگر .

" اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیا " .

روز قیامت به او می گویند کتابت را بخوان نفس تو کافی است که حسابگر اعمالت باشد . یعنی جانت جلوه گر عمل توست این آینه

آنچنان شفاف است که تمام خاطرات و عملکرد و حاصل عمر ۶۰ - ۷۰ ساله را در خودش ضبط کرده و پذیرا شده در خودش حضور دارد . روز قیامت روزی است هر نفس اعمال خودش را در برابر خودش حاضر می بیند یعنی عمل با نفس فاصله ندارد نفس تجلی عمل است . بنابراین نفس از نظر حساسیگری و مراقبت و احاطه و حضور و حفظ سراسر عملکرد زندگی موقعیت والائی دارد . کامپیوتر بسیار قوی است که به تمام ابعاد و جلوه های خودش میتواند ناظر باشد به این آیه از دو بعد نگاه می کنیم از بعد محاسبه و ضبط و نگهداشتن و هم از بعد تربیت شدن و بر آمدن در اثر عمل ، یعنی اینکه نفس ما آئینه اعمال ماست . هم بصورتیکه بگوئیم مانند صحیفه عملی که در او نوشته اند و هم اینکه اصلاً "نفس با اعمال ما ساخته شده یعنی خود نفس با خصلتهای ما با عملکرد ما ، با رفتار ما ، ساخته شده است و لذا نفس ما عمل ماست نفس ما خصلتهای اخلاقی ماست و جان ما حاصل تلاش ماست و این جان در همین دنیا گاهی آنچنان متعالی ، با فضیلت ، پاک ، قوی ، مسلط باز ساخته شده بدنبال اعمال ریاضتها فعالیتها ، مجاهدتهای ما . " و من جاهد فانما یجاهد لنفسه " ( ۱ ) هر کس مجاهده می کند بنفع نفسش مجاهده می کند . یعنی خودش را می سازد ، جهاد می کند ، تلاش می کند ، اما این تلاش به خودش برمیگردد ، در خودش متبلور می شود خودش را پاک کرده میدان

---

۱ - سوره عنکوت آیه ۶ .

مبارزه درون خودش را صاف کرده پس بنابراین نتیجه عمل در خود آدم متجلی می‌شود و اگر بپرسند نفس چیست ؟ می‌گوییم همان عمل شماست .

ارزش نفس چیست ؟ ارزش عمل شماست ، اعمال ما مجموع هویت ما را تشکیل می‌دهد و جان ما و کیان ما را تشکیل می‌دهد . " الاقسام بالنفس اللوامه " سوگند می‌خورم به نفس ، به کدام نفس ؟ نفسی که لوامه ملامتگر و انتقادگر است . انتقاد می‌کند ، جهت می‌دهد ، هدایت می‌کند ، خاموش نیست منبع حرکت است . می‌خواهد راه بیندازد ، قاضی هم هست یعنی غیر از آن که بازپرس است . غیر از آنکه پرونده تنظیم می‌کند . علاوه از آن قاضی هم هست . و اما بعد سوم نفس :

از دو گروه آیات حالت فرماندهی و حالت اراده و مشیت هم از نفس استفاده می‌کنیم . مثلاً " کلمه لاماره بالسوء معلوم می‌شود نفس حالت فرماندهی هم دارد " نهی النفس " که میتواند بازدارد . می‌تواند جلوی خودش را بگیرد . باز یک حالت دیگر از نفس استفاده می‌کنیم یعنی حالت تصمیم‌گیری ، که گاهی امر می‌کند ، گاهی نهی می‌کند . البته در مسئله " من یوق شح نفسه " هم فعل به صورت مجهول است کسی که از حرص نفسش محفوظ بماند قرآن تصریح ندارد که خودش را حفظ کند ولی بطور نامرئی از آن در می‌آید که این اراده انسان است که جلوی حرص نفس را می‌گیرد . قضیه لوامه ، که این هم لااقل مقدمه ای است برای تصمیم‌گیری . اما بخصوص در مورد

نقش ارادی نفس و نقش سازنده و فعال آن ، در این دو آیه دقت کنید .

" و من جاهد فانما یجاهد لنفسه " .

" ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم .

اینکه رابطه است بین نفس و بین اراده و مشیت ، بین دگرگونی ها و تغییر ها و مصرفها و سازندگیها با آنچه که در درون پیدا می شود ، با آنچه که از درون سرچشمه می گیرد . " ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم " خداوند سرنوشت مردمی را تغییر نمی دهد مگر آنکه در جانشان تغییری بوجود بیاورند و بدنبال این تغییری که در " خودی " خود آنها درست می شود ( تغییر در اطاقشان ، در رفتارشان ، در موضع گیریهایشان در جهت گیریهایشان ، در هدفهایشان ، در هوسهایشان ) جامعه تغییر می کند و نظام عوض می شود . در " من جاهد فانما یجاهد لنفسه " هر کس که جهاد میکند ، کوشش می کند و تلاش می کند نتیجه آن تلاش هم به خودش برمی گردد . این یک رابطه درونی است از این طرف باید خودمان ساخته بشویم ، تا مجاهده و مبارزه و تلاش و تغییر اجتماعی درست بشود . و از آن طرف در دل تغییر اجتماعی ، ما ساخته می شویم در دل مبارزه ، ما ساخته می شویم . از رازهای اینکه خداوند برای ما دستور های عبادی قرار داده . بخصوص وقتی که تاکید شده است که این عبادات را تکرار کنند . برای آن است که باید در جریان عمل این جان ساخته بشود این روح ساخته شده شکل بگیرد . والا نه با

فکر کردن تنها می‌شود آدم خودش را عوض کند و نه با تصمیم‌گیری خشک و خالی بدون پشتوانه عمل.

ما نمونه‌هایی از آیاتی را که در بارهٔ نفس بود مطرح کردیم و بنابراین آیا بگوییم نفس در قرآن چند تا معنی دارد؟ که یک جایش شیطان است. و یک جایش خدا. یک جا خوب است، و یکجا بد. فکر می‌کنم این راه حل تفسیر صحیح نباشد. "و نفس و ماسویها سوگند به جان آدمی و آنکه جان را پرداخت و به او الهام کرد. فجور و تقوی را یعنی انسان طوری می‌شود که می‌تواند بفهمد، نفس گاهی تجلی گاه علم است، بصیرت است، گاهی تجلی هوس است، گاهی تجلی حرص و گاهی تجلی گاه مشیت است، اراده است، تصمیم‌گیری است، و گاهی در جلوه مجاهدت است پس بهتر است برای آنکه بتوانیم تفسیر مناسبتری برای این آیات پیدا کنیم و بنظرمان تضاد و تناقض نرسد بگوییم که نفس یک معنی دارد و آن همان انسان است، و آن همان "خودی" انسان است و حقیقت انسان و هویت انسان و کیان انسان منتهی این هویت انسان "من نطفه امشاج" آمیخته است برویه‌ها و لایه‌ها و ابعاد گوناگون و تعبیرات قرآن هم بصورت‌های مختلف از نفس بتناسب بعد آیه، رویه خاصی از آن را ارائه می‌دهد از این نفس یکجا جلوه خدایی اش را می‌گوید یکجا جلوه شیطانی اش را، یک جلوه پستی است، یکجا جلوه فضیلت است، حالا که از نظر قرآن هم مسلم شد که نفس انسان دارای ابعاد گوناگون است، هم تعالی را دارد و هم دنائت را برگردیم به



اینکه انسان دارای اراده و مشیت، که خدا به او قدرت و توان داده، در این گرداب و طوفان چه باید بکند؟

می‌دانید خیلی راحت، "لاماره بالسوء" آدم را می‌کشد بطرف بدی، می‌کشد بطرف هوی نفس هوس بازی یکجا هم می‌کشد بطرف خدا، درست همین است که ما می‌گوییم خود سازی یعنی بسیج کردن همه نیروهای خدا دادی انسان در طریق مهار کردن و تنظیم کردن و تعدیل کردن این جاذبه‌های مختلف درونی، و آن انسان موفق تر است که در این تنظیم و تعدیل موفق تر باشد و تابلوئی زیبا تر ترسیم کند تصور کنید یک مشت از مهره‌های قرمز رنگ و سبز رنگ و سفید رنگ بدستمان داده اند اینها را بایستی پهلوی هم بچینیم از توی آن چیزی در بیاوریم. چگونه بچینیم؟ با چه طرحی؟ با چه هدفی؟ و چه محتوایی؟ و چه چهره‌زیبایی؟ و یا چه چهره‌زشتی؟ ما علم دوستیم، ما فضیلت طلبیم، ما کمال طلبیم، ما خدا جو هستیم، اینها ابعاد متعالی ماست. ما در درونمان شوق بخدا است می‌دانیم کسی که خدا را یافته در حضور خدا در لقاء خدا بوده در آن معنی عرفانی ظریف و دقیقش و (اشهدهم علی انفسهم) و آیه "و نحن اقرب الله من حبل الوريد" (۱) که ما از رگ گردن یعنی از بند جان شما بشما نزدیکتریم یعنی حتی آن هوس‌های شما آن خودی‌های شما حجاب چهره شماست، حجاب

نفس شماست ، اینها مانع می شود از این که بتواند خدا در آن چهره  
متعالی در شما تجلی کند تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .  
یار نزدیکتر از من بمن است

وین عجب تر که من از وی دورم "

خدا از آن موقع که ما را سرشت از همه بیشتر با خودش ما را  
آشنا ساخت . اما این هوس بازی ها و دنیا پرستی ها دائما " حجاب  
ایجاد می کند ، دائما " پرده ایجاد می کند ، دائما " ظلمت ایجاد  
می کند . این آئینه صاف و شفاف که خدا را در خودش نشان می داده  
آنچنان غبار آلود شده ، آنقدر زاویه انحرافی پیدا کرده است ، که  
آدم گاهی نگاه می کند می بیند همه چیز در درونش است ، مگر خدا .  
آدم خودش را می سازد ، حرکت می کند و با آن تذکرها که  
پیامبران می دهند بخود می آید " و یشیروالهم دفاعن العقول " ( ۱ )  
که کار پیغمبرها این است که چون دفینه های درون دل را برانگیزد  
آن سرچشمه های فراموش شده درون نفس و جان را باز کند " و یذکر  
وهم منسی نعمته " ( ۲ ) که از خواص پیغمبران است که سرچشمه های  
درونی که فراموش شده و غبارها رویش را گرفته و آدم یادش رفته ،  
اسیر شده ، برده شده ، کوچک شده ، اینها را عقب بزند و باز هم

---

۱ - عبارتی از عبارات قسمت ۳۵ از خطبه اول نهج البلاغه

بدین معنی " و عقلهای پنهان را بیرون آورده بکار اندازند " .

۲ - " مصدر فوق " بدین معنی " و بنعمت فراموش شده یاد

انسان را متعالی کند. یادش بدهد " و اشهدهم علی انفسهم " " الست بریکم قالو بلی " یادت نرود که با خدا انس داشتی یادت نرود که با خدا پیوند بستی، قرار داد بستی " الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدو الشیطان " (۱). مگر من با شما پیوند برقرار نکردم، با شما قرار داد نبستم، که شما فقط مرا عبادت کنی و شیطان را عبادت نکنید. کجا قرار داد بسته؟ شما یادتان میآید که هیچ جا خدا با ما همچنین عهدی بسته باشد؟ ولی صریح قرآن میگوید " الم اعهد الیکم " مگر من با شما پیمان برقرار نکردم چرا پیمان خودتان را فراموش کردید این پیمان همان پیمانی است که با جان ما، با فطرت ما، خدا بسته است یعنی جان ما متوجه خداست. حرکت بسوی خدا می‌کند. خدا را می‌خواهد. خدا را دوست دارد. دلش می‌خواهد عملش برای خدا باشد. منتهی غبارها گاهی آنچنان آدم را تیره می‌کند که " ثم قست قلوبکم من بعد ذالک فهی کالحجاره او اشد قسوه " (۱). دل می‌شود سنگ، بلکه بدتر از سنگ اصلا " آب از دل این چشمه سار بیرون می‌آید و بر این سنگ اثر نمی‌گذارد باز هم بر گردیم وارد میدان عمل بشویم، همیشه این مراقبت لازم است، همیشه این محاسبه لازم است، هر چه عمل مان را پاک تر بکنیم و هر چه برای خدا خالص ترش بکنیم. در خود سازی مان

۱ - سوره ۶ یس آیه ۶۰.

۱ - سوره ۶ بقره آیه ۷۴.

موثرتر است، بهتر است مقداری فرصت فکر کردن برای خودمان باقی بگذاریم. از آدم گاهی واقعا " فرصت فکر کردن گرفته می شود و بدانیم هر قدم ما، هر گفتار ما، هر قلم، هر درهم ما که خرج می شود یکی از شیارهای ظریف جان ما و نفس ما را می سازد و این نفس ما دائما " دارد ساخته میشود تا بعد از ۶۰ سال و ۵۰ سال چه ساخته بشود و ما با چه اندوخته ای، با چه سرمایه ای، به لقا پروردگار بشتابیم درست مثل قلم مویی ظریف که یک حکاک هنرمند بدستش گرفته با کمال دقت دارد، تابلویی درست میکند و این نیروهایی که ساخته میشود به هر اندازه که خوبتر ساخته بشود سرمایه جامعه ماست، سرمایه انقلاب ماست، سرمایه راه ماست، هر چه انسان های پاکتر، جدی تر، خالص تر، با ایمان تر، فداکارتر بسازیم سرمایه خود ماست و سرمایه آینده ماست چون جان ماست، هویت ماست، همه چیز ماست بنابراین، این مراقبت ها و این محاسبه ها و این تصفیه ها و این تزکیه های درونی لازم است.

مادام که یک مشت شیطان، یک مشت مامور، مامور طاغوت در درون ما وجود دارد لازم است گاه گاهی محیط خودمان را تصفیه کنیم، پاکسازی کنیم، تا همه آنها به ماموران الهی و جاذبه های ربانی مبدل شوند.

### بسم الله الرحمن الرحيم

ما در زمینه بحث خودسازی ، با توجه به تناسب روز که تعلق به حضرت علی (ع) دارد . و با توجه به این که از قبل هم اعلام کرده بودیم که خودسازی از نظر قرآن و نهج البلاغه . بنابراین ، امروز را به بحث و ترجمه خطبه معروفی که در نهج البلاغه است بنام خطبه همام . اختصاص می‌دهیم . خواهران ، برادران . سعی خواهند کرد این خطبه را بعدا به نهج البلاغه مراجعه بفرمایند ، خطبه شماره ۱۸۴ ( از نهج البلاغه فیض الاسلام ) که یک ترجمه جامعی از آن باید تهیه بشود . و روی آن انشاء الله کار بکنند . آشنایی با نهج البلاغه و با فرهنگ علی (ع) می‌تواند . برای سازندگی ما نقش اساسی داشته باشد . این خطبه را به این علت همام نامیده‌اند که اسم یکی از یاران حضرت علی بوده است . او از

کسانیست که در جنبه‌های خودسازی و تقوی و پاکی معرفتی داشته است . روزی به خدمت علی (ع) می‌رسد . و از حضرت علی تقاضا می‌کند . که ، علی ابن ابی طالب برایش صفات متقین را بگوید . که متقی کیست ؟ پرهیزگار چه کسی است ؟ صفات متقی چیست ؟ حضرت یک مقدار در پاسخ دادن درنگ می‌کنند . و بعد با یک جمله کوتاه پاسخش را می‌دهند . و آن همین آیه معرفتی است که می‌فرماید :

تقوی و پرهیزکاری داشته باش ، پرهیزگار باش و نیکی کن . که خدا با کسانی است که پرهیزکارند و با کسانی است که نیکوکارند . با همین آیه خواستند . مطلب را پایان دهند . ولی همام قانع نشد . گفت برای من کافی نیست . من از شما می‌خواهم که بگوئید متقی چه صفاتی دارد . چه خصلت‌هایی دارد . تا من به درستی آنها را بشناسم . بعد علی (ع) تصمیم گرفت که متقی را برای همان و برای دیگران به صورت خطبه بیان کند . معلوم می‌شود که یک مکالمه دو نفری نبوده بلکه مجمعی بوده که این فرد برخاسته و این تقاضا را کرده و سپس حضرت علی (ع) در اثر اصرار او شروع کرد به سخنرانی در باره متقین ، متن عربی آنرا نمی‌خوانیم . ولی ترجمه‌اش را می‌خوانیم . که نقل شده است . که یکی از بیاران امیرالمومنین علی (ع) نامش همام بود . مرد عابدی بود و به علی (ع) گفت برای من پرهیزکاران را آنچنان توصیف کن . گویی من آنها را می‌نگرم . آنچنان تابلوی دقیقی ترسیم کن . از چهره متقین

که من متقی را بینم . که هیچ نکته برایم وجود نداشته باشد .  
علی (ع) در جوابش درنگ کوتاهی کرد . نخواست جواب بدهد .  
وبعد فرمود . ای همام ( اتق الله واحسن . . . . ) خدا را ، پرهیزکار  
باش . نیکی کن ، نیکوکاری کن . که خدا با کسانی است . که پرهیزکارند  
و کسانی که نیکوکارند . ولی همام به این قانع نشد . و علی (ع)  
تصمیم گرفت . که سخن گوید . و بعد حمد و سپاس خدا گفت . و  
شنا کرد خدا را . و بعد به پیغمبر درود فرستاد . البته این خطبه  
مقدمه‌ای دارد . اول می‌فرماید . خدای سبحان مردم را آفرید . در  
آن هنگام که خلائق را آفرید . و از طاعت آنها بی‌نیاز بود .  
احتیاجی به اطاعت آنها نداشت و از معصیت آنها در امام بود .  
نافرمانی مردم بساحت قدس او صدمه‌ای و لطمه‌ای وارد نمیکرد پس  
نه فرمانهایش برای نفع خودش بوده . و نه نهی‌هایی که کرده .  
بخاطر آن بوده که از خودش شری و ضرری را دفع بکند . چون ما  
انسان‌های ضعیف اگر چیزی از دیگران می‌خواهیم . غالباً بخاطر  
آنست که به جیب ما چیزی برود ، برای ما نفعی داشته باشد ، برای  
ما مفید باشد و اگر از دیگران چیزی را باز می‌داریم ، نهیشان میکنیم  
و برای این است که کارشان به ما صدمه می‌زند ، به ما لطمه می‌زند .  
می‌گوئیم دروغ نگو غیبت نکن ، ناسزا نگو ، تعدی نکن چون اگر  
تعدی بکند از من چیزی خواهد گرفت . اگر تهمت بزند . از حیثیت  
من کم خواهد کرد . پس این معصیت برای من ضرر دارد . و آن  
طاعت برای من مفید است . یا لا اقل برای ما مفید است . یا مضر

است . بنابراین امروز نهی ها در حوزهٔ یک انسان و موجود مادی ، موجود خاکی ، موجود ناقص ، مآلا نفع و ضررش به خودشان برمی گردد . ولی خدا غنی است تمام دنیا اطاعت بکنند به او چیزی اضافه نمیشود تمام مردم معصیت کنند بر دامن کبریائیش ننشینند گردد . عصبانی نمی شود ، خشمگین نمی شود ، ناراحت هم نمی شود اگر هم گاهی کلمه غضب را در مورد خدا می بینید این آن شرایط وزمینه‌ای است که برای مردم غضب و خشم می آورد . اما برای خدا غضب و خشم معنا ندارد . که بر افروخته بشود . از جا در برود . عصبانی بشود . برای او در آن هنگامی که همه او را اطاعت می کنند . یا همه او را معصیت می کنند . اصلا آن حالت انعطاف و احساس روحی معنا ندارد . که متاثر بشود . یا خوشحال بشود . بنابراین ، خداوند . هیچ نفع و ضرری از طاعت و معصیت ما نمی برد . بعد می فرماید . خداوند بین این مردم معایش و زندگیشان را تقسیم کرد . شرایط مختلف مادی و جغرافیایی و طبیعی برای هر فردی فراهم کرد . تا اینجا مقدمه بود اکنون شرایط متقین را یک یک بیان میکند . پرهیزکاران در دنیا کسانی هستند . که دارای همه فضیلتها هستند . همه خوبیها در یک انسان بایستی جمع بشود . تا او را متقی بنامیم . یا با تعبیراتی که بعضی از افراد میکنند . بگوئیم پیشتاز اما ما نمی خواهیم . این تعبیر را پذیریم زیرا تعبیر بسیار ناقصی است و پرهیزکار این نیست ، که مثلا بگوئیم فقط راستگوست . فقط فداکار است . فقط پاکدامن است ، نه ، مجمع فضایل و مجمع



خوبیهاست . آنوقت این خوبیهها را علی (ع) توضیح میدهد . وقتی سخن می‌گویند راست سخن می‌گویند از دروغ اجتناب دارند . از اینکه به گمان تکیه کنند و مطلبی را شایع کنند اجتناب دارند از اینکه به پندار و ظن اتکا کنند و حرفی را بگویند اجتناب دارند . راست می‌گویند ، حق می‌گویند . بعد علی (ع) فرمود **ملبسم الاقتصاد** . لباسی که می‌پوشند . بر مبنای میانه روی است ، ساده و بی‌پیرایه است . البته ما میتوانیم بگوئیم . **مشت نمونه خروار** است . یعنی ، اینحا وقتی سخن از لباس می‌گویند ، طبعاً وسائل زندگی ، حای زندگی و مرکب ، سایر چیزها ، همه را شامل میشود ، راه رفتن آنها ، یا مشی آنها ، نوع برخورد آنها با دیگران بر اساس تواضع است . گاهی کسی با تکبر ، با فخر فروشی ، با خود نمایی راه میرود و نوع برخوردش با دیگران متکبرانه و خودخواهانه است . و دیگران را تحقیر میکند . و گاهی با تواضع ، با فروتنی برخورد می‌نماید . البته میدانید ، که مسئله فروتنی غیر از آن حالت تملق‌گویی و ذلت است . در تربیت طاغوتی عسدهای عادت کرده بودند . در برابر قدرتمندان و در برابر رؤسایشان تواضع کنند . به صورت تملق و چاپلوسی و کوچکی و خودشان را واقعا کم می‌دیدند . با این حالت پستی و دنائت آنها را تربیت کرده بودند و از طرف دیگر همین آدمی که در برابر کسی که از او طمع یا ترسی داشت . در برابر رئیس و مافوقش . آنطور کوچک بود . و چنان تملق می‌گفت و ثنا خوان بود که گوئی بنده زر خرید اوست

همین آدم وقتی به زیر دستش می‌رسید . فخر می‌فروخت و خودش را بزرگ حلوه می‌داد . و تکبر می‌کرد . که در واقع کوچک و پست بود . و دنائت داشت در آنجا آنچنان ذلیل و اینجا نیز روحش آنچنان کوچک است که در برابر زیر دست یا هم‌تراز خویش آنگونه حالت تبختر و تکبر میگیرد که گوئی خود را نمی‌شناسد مقصد و از تواضع آن نیست که فاصله گرفتن بهنگام نشستن و نوع راه رفتن طوری باشد که به دیگران بی‌اعتنایی باشد . صحبت کردن با دیگران طوری باشد که دیگران را برنجاند . فاصله ایجاد کند . اینها همه برخلاف تواضع است . اما تواضع واقعی اینست که در عین آن که انسان شخصیت روحی دارد ( از آزردن دیگران بهر عنوان خودداری و آنچه را که باعث شکست خود میداند باعث و سبب شکست دیگران نیز بداند ) .

در خصوصیات و صفات امام سجاد ( ع ) در یکی از اشعار است که گفت : خود از شدت شرم و حجب و حیا چشمانش را پائین می‌اندازد . گوئی آنقدر دیدنی نیست ، که بتواند زیاد نگاه کند به طرف مقابل همیشه حالت شرم آئینی داشته مثل آنکه چشمها پائین بیفتد ولی در عین حال آنچنان شخصیت روحی دارد که دیگران هم از مهابت او ، حرات اینکه درست به چشمهای او نگاه کند ندارند و لذا سخن نمی‌گویند جز هنگامی که تبسم کند ، یعنی با لبخندش دل دیگران را جلب نماید ، و جرات بدیگران بدهد که بتوانند با او صحبت کنند . این شخصیت روحی و مهابت روحی غیر

از نوع برخورد خشن و متکبرانه است . و نباید آن دنائت و ذلت و پستی روح را با حجب و حیا اشتباه بگیریم ، بلکه ممکن است با این حالت تواضع همانطور که مکررا عرض کردم آدم شخصیت روحی اش را حفظ بکند و در عین حال برخوردش با دیگران برخورد برادرانه و خواهرانه و دوستانه باشد . حضرت در صفات متقین ادامه میدهد که اینها چشمهای خودشان را می پوشند از آنچه که خدا بر آنها حرام کرده است . یعنی بهنگامیکه فرضا خدا نگاه کردن به بدن نامحرم را حرام کرده است . مقتی کسی است که آنچنان تربیت شده ، آنچنان روحش مسلح شده و مجهز شده که حاضر است بر خلاف تمایل احساسی اش ، برخلاف شهوتش ، آنچنان جلوی خودش را بگیرد که آنجا که نباید نگاه کند نگاه نکند ، و آنجا که اجازه دارد نگاه کند ، نگاه بکند پس : چشمهای خودشان را از آنجا واز آنچه که خداوند برایشان حرام کرده است فرو می افکنند و اینها گوشهایشان را وقف شنیدن علوم می میکنند که برای آنها مفید و سودمند است یعنی نعمت خدا که گوش است و نعمت بالا و برتر خدا که مغز و روح و جان انسان است این را در معرض لهویات قرار نمیدهند که ساعتها وقت ، با حرفهای هرزه و با حرفهای بیفایده بگذرد این گوش را در معرض علم نافع قرار میدهند یعنی مطلبی که بیاموزند و استفاده کنند و حتی جلسات خصوصیشان حتی وعدههایشان به اصطلاح جلسات خانوادگیشان ، جلسات مفید است ، جلسات سودمند است و خوشبختانه ، ما که در جریان

حرکت جوانها در طی این ۲۵ سال اخیر بوده‌ایم ، بتدریج مشاهده میشود که رو به سوی این حالت رفته و میرویم در گذشته‌ها شاید آدم کمتر جلسهای شرکت میکرد ، حتی در جلساتی که عده‌ای از آقایان علما یا از مومنین از متعهدین بودند . و بهنگامیکه جلسه و مهمانی برپا بود تو گویی این ساعت هرز است باید با شوخی و مزاح و حرفهای بیهوده بگذرد و یا مسافرت که می‌کردند . انگار دیگر مسافرت ، این وقت گرانبها از زندگیشان حذف شده و هر چه دلشان میخواهد میگویند و هر کار دلشان میخواهد میکنند . این حالت وجود داشت . بی اعتنائی به وقت ، بی اعتنائی به آنچه که می‌شنوند ، ولی بتدریج انسان احساس میکند افراد متعهد میشوند و میخواهند تا بیشتر از وقتشان استفاده نمایند و لذا حتی در جلسات مهمانی خانوادگی هم که حالا کم کم در بین افراد متعهد ما نیز کم شده ، در این جلسات هم سعی می‌کنند تا بحثی باشد . بحث علمی . بحث سیاسی و یا بحث اجتماعی که این گوش بیهوده بکار نرود این مغز هرز آب نباشد . فاضلاب نباشد . واقعا گاهی آدم این مغز را فاضلابش می‌کند . که این در حقیقت ضایعه ایست بس اسفناک .

امیدوارم انشاء الله که به برکت این روز عزیز ، این تذکرات برای همه ما نافع باشد . این خطبه را ، شاید حدود ۲۰ سال پیش حفظ کرده بودم . مکرر خواندیم و گفتیم . روی منابر . ولی باز هم که آدم می‌خواند می‌بیند که خودش هم فاصله گرفته است فاصله‌ای

بسیار، با آنچه که اینجا امام بعنوان متقی فرموده، و لذا احساس میکند لازم است باز هم بخواند و باز هم به خودش یادآوری کند. و تذکر بدهد.

اینها در هنگام بلا آنچنان هستند که در هنگام رفاه بعضی دارای دو چهره‌اند. هنگامیکه مصیبت زده هستند، گرفتارند، آنجا متوجه خدا میشوند. ولی همینکه توفیقی پیدا کردند. و راحت شدند خدا را از یاد می‌برند. هنگام بیماری بدنیا نذر و نیاز و توحه، هنگام گرفتاری، هنگام فقر، هنگام قرض، هنگام سختی در بیابانی که گرفتار شده‌اند. در کشتی که نشسته‌اند، قرآن فراوان میخوانند زیرا گرفتار امواج خروشان دریا شده‌اند. آنجا دستشان بدعا دراز است و مخلص میشوند. متوجه خدا میشوند، عابد و زاهد و مسلمان میشوند اما همینکه یک مقدار محیطشان باز میشود احساس میکنند. که دیگر مثل اینکه مصیبتی ندارند، زندگی‌شان بن بست ندارد مشرک میشوند. اصلا مشرک شدن لازم نیست بت برای خودش میتراشد خودش را جای خدا قرار میدهد دیگر هیچ. احساس می‌کند ما همه چیز که داریم، همه کار می‌توانیم بکنیم، خدا هم احتیاج نداریم. بنابراین کسی که در شرایط مصیبت آنچنان باشد که در شرایط نعمت، در شرایط‌ها، آنچنان باشد که در شرایط بلا این یک حالت اطمینان روحی است یک تربیت مناعت طبعی است که این روح بزرگ تربیت شده است و لذا همیشه ارتباطش با خدا محفوظ است و حتی موقعی که فتوح و

پیروزی نصیبتش شود از ارتباط با خدا غافل نخواهد شد لذا سعی کنیم تا فرصت باقیست تا امکانات مالی داریم . موقعیتی بدست آمده . از این امکانات تمام برای خدمت بدیگران استفاده کنیم . مغرور نشویم . از خدا دور نشویم .

متقی و پرهیزکاران آن

چنان مردمی هستند . که اگر نبود . آن عجلی که خداوند برای هر کس مقدر کرده است . که مرگ هر کس . در شرایط خاصی برای او خواهد رسید . این روحشان . در این کالبد تنگشان ، حتی یک چشم برهم زدن باقی نمی ماند . روح آنها از بدنشان پرواز میکرد چرا؟ از بس مشتاق بهشت بودند . و از بس از جهنم می ترسیدند . این حانشان در این کالبدشان آرامش نداشت . اما اجل هر کس تعیین شده و کسی قبل از آن موقعی که شرایط مساعد برای مرگ بشود نمی تواند بمیرد . و اما از اشتیاق مقصود اینست که این ها بهشت را گویی که می بینند ، جهنم را گویی می بینند . ترس از جهنم آنها را می لرزاند و عشق به بهشت برای آنها بال و پر در می آورد و بنابراین روحشان در کالبدشان مستقر نمی ماند اینها همه اشاره ای است بحالت خوف و رجاء و بیم و امید که این دو کفه هم میزان و هم ترازو باشد . هم آدم اضطراب داشته باشد . از کج رویها و لرزشها ، مبادا که واقعا تخلفی کرده باشد و هم شوق داشته باشد به خوبیها و به ثوابش و به بهشتش و به راهش . این دو کفه شوق و ترس سبب میشود که انسان در خط مستقیم قرار گیرد . اما اگر ترس

افزون باشد آن حالت امید از او گرفته میشود مایوس میشود . اگر شوقش زیادتر شد و امیدش به بهشت زیادتر شد یک حالت بی توجهی در آدم پیدا میشود که آدم دیگر مواظب عملش نیست لذا هم باید بترسد و هم باید امید وار باشد . پیغمبران هم مژده میدادند و هم می ترساندند ، هم بیم می دادند و هم امید ایجاد می کردند .

خدای آفریدگار ، آنچنان در جان آنها بزرگ تجلی کرده است . که هر چه غیر خداست . در نظر آنها کوچک است . و ناچیز . عظمت درحانشان فقط برای خداست . و آنچنان عظمت الهی در جان آنها رخنه کرده است . که هر چه غیر خداست . در نظر آنها ناچیز است و کوچک است و پست . ولذا ترسشان از خدا ، عشقشان بخدا ، بیمشان از خدا ، و امیدشان بخدا . این حمله بسیار جمله جالبی است . که این حالت روحی برای انسان پیدا بشود . که دیگر در چشمان او همه چیز کوچک بنماید .

( رابطه اینان ) با بهشت چنان است که گویی بهشت را دیده اند و در بهشت متنعم هستند و نعمت می خورند . رابطه آنها با جهنم آنچنان است که گویی ، جهنم را دیده اند . و در جهنم معذب هستند . یعنی فقط از دور دستی بر آتش ندارند فقط با وعده های قرآن دل نیستند بلکه آنچنان اعتقاد به بهشت دارند . مثل اینکه در بهشت هستند . آنچنان اعتقاد به جهنم دارند . که گویی در جهنم هستند . یعنی آن شراره های نهیب جهنم را تا اعماق جانشان درک می کنند . و آن طراوت و نشاط بهشت را تا

ژرفای روحشان لمس می‌کنند در بهشتند ، در جهنمند . کسی که با چشم خودش با جان خودش هم بهشت را می‌بیند و هم جهنم را چه موقع حاضر است عملی انجام دهد که او را از بهشت دورش کنند . کی حاضر است عملی انجام بدهد که او را در جهنم مستقرش کنند ، یا به جهنم نزدیکش کنند او کاری میکند که از جهنم دور و به بهشت نزدیک شود . چون بهشت را لمس کرده ، چون جهنم را لمس کرده است ، این متقی است همان کلمه تقوی که خیلی ساده از آن میگذریم . که این حالت روحی را بوجود میآورد .

البته مقصود از این حزن ، حزن برای دنیا نیست . این حزن نورانی ، روحانی و ربانی است که در دل شعله می‌افروزد . و انسان را راه می‌اندازد . من کوچک می‌دانم بخوام ، این را تشبیه کنم به آن کلمه اضطرابی که در اگزستانسیالیسم مطرح است که می‌گوید . حالت اضطراب همیشه باید برای انسان باشد تا مسئولیت بیاورد تا اراده بیاورد . گفتم کوچک می‌دانم که بخوام این را بآن اضطراب تشبیه کنم و اما مقصود از این حزن ، آن حزن نیست ، منبع انرژی است و آدم وقتی در درونش احساس مسئولیت میکند . همیشه گوئی بار غمی در درون دارد و برخلاف کسی که بی تفاوت است و مسئله‌ای برایش نیست .

متقی کسانی هستند . که مردم از شرشان در امانند . یک کلمه خیلی ساده از شرشان در امانند و از وقتی از خانه صبح بیرون می‌آید کسی از او نمی‌ترسد که این برایش توطئه بکند باو دروغ بگوید مالش



را ببرد باو خیانت بکند ، باو طعنه بزند ، با او رقابت ناسازگار داشته باشد ، از شرش در امان است . این سعادت است . این گونه افراد در اثر ریاضتها ، در اثر توجهها ، در اثر تلاشها ، بدنی نحیف دارند . آرزوهایشان کم است . آرزویشان سبک است . انسان در کنار ضریح امام رضا (ع) ، که محیط جامعه شناسی جالبی است . یک ، دو ساعتی وقت داشته باشد ، برود آنجا ، در میان جمعیت ، ببیند مردم چه می خواهند . یک کوله باری از حاجت با خودش آورده . بچهام را شفا بده ، قرضم را ادا کن ، به کسب و کارم رونق بده ، مرتب آرزو ، آرزو پشت آرزو ، خدایا ابلاغم عقب افتاده ، پستم چنین شده ، میزم از دستم رفته ، مرتب نیاز پشت نیاز ، ولی یکی آنچنان سبکبال است ، آنچنان آزاد است ، آنچنان آزاد ، که گوئی تعلق خاطری در برابر دیگری ندارد . آنکه دلش در برابر جامعه اش پر بار از غم مسئولیت است . چنین فردی نیازی ندارد ، آرزویی ندارد ، آرزوی مادی ندارد ، خیلی سبکبال ( البته بطور کلی دعا درخواست نیازهاست از خدا . و انسان بایستی حاجاتش را از خدا بخواهد . منتهی نوع انتخاب نیاز و دعا ، نوع دلبستگی و رغبت نشان میدهد آنچه که روح آدم را تسخیر کرده است ) . مرحوم دکتر علی شریعتی می گفت من یک تحقیقی در باره دعاهائی که از زبان ائمه در صحیفه سجادیه و جاهای دیگر است کردم . آماری هم ایشان می گفت که مثلا ۸۰ درصد دعاهای مسائل اجتماعی است . چقدرش در مورد فلان مسائل . یعنی وقتی که امام سجاد حرف

میزند . هم‌هاش بنفع مردم است دعا میکند اما برای مردم ، برای استراحت مردم . مرزها محفوظ باشد ، حبیش قوی بشود ، پایدار بشود ، آبادی باشد ، بیمارها شفا پیدا بکنند . فقرا و محرومان نجات پیدا کنند ، تازه وقتی بسراغ خودش می‌آید ، خدایا دلم را پاک کن ، خدایا علم را خالص کن ، خدایا گناهم را بیا مرز ( یعنی بسراغ مادیات آن آخرها یک درصد . یک درصد . بنابراین مقصود آن نیازهای مادی است . و نتیجتاً اینکه حان آنها ، نفس آنها ، آمیخته است با عفت ، با نوعی پاکدامنی ، با یک نوع خلوص اصلاً این روح پاک است ، این جان عفت دارد ، در سراسر وجودش عفت و پاکدامنی و بی رغبتی به گناه و فرار از شهوات و از آلودگیها و نظائر آن موج میزند . مشاهده کرده‌اید گاهی یک فرد نجیب است ، واقعا ، ذاتاً نجیب است او دیگر با تمام جانش عقیف است لازم نیست که همواره به خودش ور برود . جلوی خود را بسختی بگیرد که من اینجا لغزش پیدا نکنم ، این ساخته شده است . اصلاً چنین است با تمام حان عفت دارد که واقعا چقدر معطر است اینگونه جانها چقدر خوش نسیمند و این روحها چه با صفایند .

اینها روزگاران کوتاه‌سی صبر کردند و استقامت کردند اما بدنبال این صبر کوتاهشان راحتی طولانی در پیش دارند چه تجارت سودمندی سرمایه‌گذاری اندک اما سود فراوان و نتیجه‌گیری فراوان یعنی چند صباحی در این دنیا که مجموعش ۴۰ سال بود ، ۵۰ سال بود و ۶۰ سال بود توانستند مقاومت کنند کنترل کنند ،

حلولی شهوات خودشان ، حلولی سودجوئیهای خودشان ، حلولی گناه را بگیرند . اما بدنالش عمر جاودانه در لذت دائم و در آسایش و راحتی دائم بسر ببرند . روزگاری اندک استقامت کردند و بدنالش راحتی طولانی نصیبشان شد . این چه سوداگری سودآوری است . که خداوند برایشان فراهم کرده است . چون سودش را که بهشت است و زندگی جاوید در سرای آخرت است خدا برایشان فراهم کرده است .

دنیا آنها را طلب کرد . اما آنها دنیا را طلب نکردند ، دنیا بسرغشان آمد اما آنها بسرغ دنیا نرفتند . البته می دانید مقصود این نیست که مثلا شخص دنبال کار نرود ، دنبال تحصیل نرود ، یا اگر پستی ، شغلی که توانست در پناه این پست و شغل خدمتی بکند باو پیشنهاد شد این کار را انجام ندهد مقصود از فرار از دنیا و فرار از کار و تلاش و پذیرفتن مسئولیت و اینطور چیزها نیست بلکه مقصود فقط سود دنیا است ، آن لذت دنیا است ، آن مال و منال دنیا است ، دنیا بسرغشان آمده راهها باز بوده می تواند از راههای مختلف زراندوزی بکند ، ثروت اندوزی بکند ، اما در عین حال این ثروت اندوزی را نخواستند . آنها هدفشان و راهشان مقدم بر همه چیز بود بعد میفرماید دنیا آنها را اسیر کرد . دیده اید در جنگ اسیر می گیرند منتهی برای اینکه این اسیر جنگی آزاد بشود گاهی یک هدیه می دهند تا اسیر آزاد بشود پولی یا چیزی می دهند

تا اسیر آزاد بشود میگوید . دنیا اینها را اسیر کرد ولی اینها خودشان را هدیه کردند و دادند یعنی از جانشان گذشتند . از هوسهایشان گذشتند ، تا از اسارت آزاد بشوند و آزاد شدند و از اسارتها ، از درگیریها ، از ذلتها نجات پیدا کردند .

هنگامیکه همام این سخنان را شنید می دانید چه کرد؟ آنقدر علی علی گفت و گفت و گفت . . . . . تا در اثر آن حالت معنوی که پیدا کرد و روحش اوج گرفت . آنگاه منقلب گردید و رنگ و رخسارش تغییر کرد و بدنش لرزید . آنچنان منقلب شد که هنوز امام سخن میگفت و صحبت می کرد افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد . ولذا علی (ع) فرمود . من میدانستم این عاقبت کار را می دانستم که اول امتناع می کردم و نمی خواستم برایش متقین را توصیف کنم . می دانستم که تحت چه جذبه روحی است ، دارای چه حالات معنوی است که بدنبال این سخنان دیگر نمی تواند تحمل کند و نمیتواند طاقت بیاورد آنچنان غرق شد که واصل شد . در ادامه صفات متقین حضرت میفرمایند : شب هنگام که میرسد (واقعا آدم با شرمندگی این جملات را می خواند . چون موفق نیستیم .) در آن دل تاریک شب قدمهای آنها رو به خدا ، استوار ، آماده ، برای انجام عبادت . می خوانند جزء های قرآن را ، بخشهای قرآن را ، با آرامش با تانی ، بدون آنکه بخواهند آیات و کلمات را بسرعت پشت سر هم بریزند ، با یک حالت تعمق ، ترتیب ، و با این خواندن قرآن غمشان را و حزنشان را و آن حالت عاطفی معنوی خودشان را زیاد

می‌کنند ، معلوم می‌شود اگر قرآن را واقعا با آن لحنهای حزن‌انگیز و آن آهنگهایی که این روح را تحت تاثیر قرار میدهد بخوانند اثر عجیبی در روح بشر دارد لذا میفرماید : قرآن را بگونه‌ای می‌خوانند . که روحشان آمیخته از حزن و لبریز از غم هجر و شوق به وصل می‌شود . آنچنان در قرآن فرو می‌روند ، که از دل قرآن انفجار دواي دردهایشان ، برای آنها پدید می‌آید . عصاره می‌شود ، فوران میکند ، از دل همین آیات قرآن دواي دردشان ، آن دردهای آنها ، آن لغزشهای آنها ، آن انحرافات آنها ، که تیره‌گیهای آنها ، آن ظلمتهای آنها از خلال این آیات تبدیل به نورانیت میشود ، درمان و دواي دردهایشان را از خلال آیات می‌گیرند .

وقتی به آیاتی میرسند که در آن آیات ، تشویق و امید است . در پای آن آیات می‌ایستند . اینجا استقامت می‌کنند . می‌ایستند . همواره این آیه را تکرار می‌کنند . چون طمع دارند می‌ایستند و می‌گویند این حقایقی را که تعریف نمودی از آن من نیز هست یا خیر ؟ این امیدهایی که به صالحین و متقین دادی . مال من نیز هست یا نه ؟ این فیض ، این جنت ، این رضوان . اینها مال من هم هست یا نه ؟ و لذا وقتی باین آیات میرسند . نمی‌توانند رد بشوند . و اصلا مثل اینکه جان آنها از یک دریچه‌ای سر در بیاورد . خورشید را صبحگاه دیده‌اید هنگامیکه در اتاق هستید . از در پنجره‌ای شعاعش را می‌اندازد . مثل اینکه داخل اتاق شما سر میکشد . اینگونه جانشان سر می‌کشد . خدایا از آن من هم هست یا نه ؟ این امید ، این وعده

سهم دیگران است؟ یا مرا نیز از آن سهمی است؟ در اینحال باور دارند که گویی در جلوی چشم آنهاست. بهشت را و لذت‌هایش را، و آن تعالی روحی را، آن رضوان را، همه اینها را در جلوی چشم خودشان می‌بینند. و اما هنگامیکه به آیه‌ای می‌گذرند. که در آن آیه ترساندن است، خوف است، خطر است، بیم است، تمام دریچه‌های دلشان را باز می‌کنند. که آیات را بشنوند. حقیقتا که نهج البلاغه چه تعبیرات حالبی دارد. واقعا آدم در آن اوج احساس معنوی، می‌بیند. آن شکوه زیبایی ادبی را می‌بیند. آن‌ها می‌گویند سر می‌کشند. تا ببینند آیا سهمی به آنها داده میشود. اینجا که آیه عذاب است: تمام دریچه‌های دل را باز می‌کنند، تمام این گوشه‌های دل را باز می‌کند، تا تمام این آیات سرازیر قلبشان و روحشان و دلشان بشود.

آنها در اعماق گوششان، صدای خشن و لهیب و شهیق جهنم را می‌شنوند. و می‌بینند یعنی اصلا ناگهان طوفان زده میشوند. صاعقه زده می‌شوند و جهنم را لمس و احساس میکنند. خودشان را روی خاک می‌اندازند. و بعد پیشانی‌شان را بر روی سجده گاه قرار می‌دهند. دست‌هایشان را روی خاک می‌اندازند. زانوهایشان را روی خاک می‌گذارند و اطراف قدم‌هایشان را روی خاک می‌اندازند و در آن حالت سجده‌ای که هفت موضع روی خاک بیفتد از خدا می‌خواهند، طلب می‌کنند و می‌جویند که خدا آنها را از آتش جهنم آزاد کند، خدا آنها و گردن آنها را از آن بند جهنم و عذاب

آزاد کند . شب هنگام در چنین حالات معنوی و توجهات بسر میبرند و اما روز . ( باز روز که میشود . بردبارند و حلیم ، بردبار با کمال ) در برابر مصیبتها و ناملایمات و لغزشگاهها ، با حوصله و با بردباری برخورد می کنند . بدنبال علمند . بدنبال آگاهی هستند ، نیکو کردار ، خدمتگزار و سازنده و فعال ، از عمل و زندگی شان خدمت می بارد . از پرهیزگارانند . ترس از عذاب و احساس مسئولیت آنها را مثل چوبه تیر باریک اندام کرده است . وقتی که ناظر به آنها نگاه میکند تصور میکند که اینها بیمارند ولی بیمار نیستند و تصور میکنند آنها روحشان طور دیگری شده ، با یک سلسله تخیلات آمیخته شده یعنی مثل کسی که جن زده باشد . یک حالت غیر معمولی دارند . ولی آنها دچار توهمات<sup>۱</sup>ی که ایشان را بسوی ناراحتیهای روحی بکشاند . نشدند . بلکه امر بزرگی در اندورن آنهاست . که همان احساس مسئولیت است بر ترس از عذاب است و شوق به لقاء پروردگار است که آنها را اینطور مشتاق کرده و اینطور وضع غیر عادی برای آنها فراهم کرده است .

متقی کسانی هستند که از اعمال کمشان راضی نیستند ، انسان گاهی راضی است . فکر می کند . بله خوب ما مشغول انجام کار خود هستیم ما وظیفه مان را که انجام دادیم ، نه ، آنها از اعمال کم راضی نیستند . و اگر هم کار زیاد انجام میدهند . آنرا بزرگ جلوه نمی دهند . که مغرور بشوند . و خودنمایی کنند . دائما خودشان را متهم می کنند . که من انجام وظیفه نکرده ام . من کوتاهی کرده ام .

من لغزش داشتم . این حالتی که آدم خودش را متهم بکند . یعنی دادستان باشد . و خودش هم بعد قاضی باشد . و اینها از اعمالشان می ترسند . از رفتار ناشایستشان وحشت دارند .

هرگاه از آنها تعریف بکنند . که مثلا شما چنین هستید ، شما چنان هستید از این حرفهائی که در باره اش می گویند می ترسد ، وحشت میکنند نه اینکه باد به غب غب بیندازند که بله . من کارهای دیگری هم کردم که شما خبر ندارید . شما کجایش را دیده اید . و می گوید من خودم ، خودم را بهتر از دیگران میشناسم . شما دارید . از من تعریف می کنید . ولی من می دانم خبری نیست . و خدای من ، به من از خودم هم آگاه تر است . من به خودم از دیگران آگاه ترم ، و خدا به من ، از من آگاه تر است . یعنی او می داند که ، آیا واقعا صالحم ، و شایسته تعریف ، و یا صلاحیت ندارم . بعد دعا میکنند . یعنی در حالی که دیگران از آنها تعریف می کنند . اینها دست بدرگاه خدا بر می دارند . و می گویند پروردگارا . مرا مواخذه نکن از آنچه که در باره من می گویند و مرا بهتر از آنچه که آنها می پندارند قرار بده . دوست دارم حتی بهتر از آنچه که برایم می گویند باشم . و آنچه را که آنها خبر ندارند . و من انجام داده ام ، خدایا : از من بگذر . مرا بیامرزد . از گناهانی که آنها خبر ندارند و بهتر از آنچه می گویند . مرا قرار بده .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



" توجه "

پیشنهادات و انتقادات و نظریات  
خود را به نشانی دفتر مرکزی حزب  
جمهوری اسلامی " واحد انتشارات " برای  
ما ارسال دارید .

" متشکریم "

بهاء ۲۰ ریال

تاریخ : ۱۳۵۸/۸/۲۰